

بلوغ دختران

نوع مقاله : مقاله پژوهشی

نویسنده

حاج شیخ جعفر سبحانی

— اصل مقاله

ترجمه علی اکبر کلانتری

فقه شیعه بر این فتوا استقرار یافته که حد بلوغ دختر، نُه سال است. اگر فقیهی با این فتوا در کتابی مخالفت کرده، در کتابی دیگر از مخالفت خود بازگشته است. چه بسا می توان میان برخی دیدگاهها نیز جمع کرد. از باب مثال می توان گفت کسی که سن بلوغ دختر را ده سال دانسته. مقصود او، کامل شدن نُه سال است و این امر جز با وارد شدن در ده سال، دانسته نمی شود. و شهرت فتوایی بر نُه سال، به حدی است که نیازی برای نقل سخنان موافقان این قول باقی نمی گذارد. آنچه لازم است، اشاره به فقیه مخالف یا کسی است که از سخن او، بوی مخالفت به مشام می رسد.

با وجود این، به نقل پاره ای از سخنان هر دو دسته می پردازیم:

1. شیخ در کتاب خلاف، نوشته است:

(یراعی فی حدّ البلوغ فی الأناث بالسن تسع سنین.)¹

در حدّ بلوغ دختران، سن نُه سال، لحاظ می شود.

سپس شیخ بر این فتوا، ادعای اجماع کرده و قول دیگری را یاد نکرده است.

2. سخن شیخ در نهایت، چنین است:

(وحدّ الجارية التي يجوز لها العقد علی نفسها، أو يجوز لها أن تولی من یعقد علیها تسع سنین فصاعداً.)²

حدی که دختر هنگام رسیدن به آن، می تواند برای عقد خود اقدام کند، یا شخصی را عهده دار انجام این کار کند، نُه سال است.

3. در کتاب مبسوط می نویسد:

(وأما البلوغ فهو شرط فی وجوب العبادات الشرعیة. وحدّه الاحتلام فی الرجال، والحیض فی النساء، أو الإبانت، أو الأشعار، أو یکمل له خمس عشرة

سنة والمرأة تبلغ عشر سنین.)³

در واجب شدن عبادت‌های شرعی، بلوغ شرط است. و حد بلوغ، محتلم شدن در مردان، و دیدن خون حیض در زنان، یا روییدن مو (برعانه) یا روییدن مو (در صورت)، و یا کامل شدن پانزده سال است. و زن در ده سالگی به بلوغ می رسد.

و چنان که دانستی، میان این دو قول شیخ، ناسازگاری نیست.

4. ابن ادریس، در سرائر می نویسد:

(بلوغ زن از پنج راه دانسته می شود: محتلم شدن، روییدن مو، رسیدن به نُه سال، و شیخ ما ابوجعفر (شیخ طوسی) در کتاب صوم مبسوط، بلوغ او را در ده سال دانسته، و در کتاب نهایت، سخن از نُه سال به میان آورده و قول درست، سخن اخیر است. از این رو، هرگاه دختر به این سن برسد و رشیده باشد، وصی مال دختر را به او تسلیم می کند. و در این سن، صحیح است، دختر خود را به همسری دیگری در بیاورد و شوهر می تواند با او نزدیکی کند. در این مطلب اختلافی میان شیعه دوازده امامی نیست.

- و دوراه دیگر برای شناخت بلوغ دختر، حیض و باردار شدن است. مطلب به همین گونه، در کتابها آمده است. چکیده سخن این که: سن بلوغ

دختر، نُه سال است، زیرا او پیش از این سن، حیض و باردار نمی شود. از این رو، می توان بازگشت امر را به بالغ شدن در نُه سال دانست.)⁴

5. شیخ در کتاب حجر مبسوط می نویسد:

(وأما السن فحدّه فی الذکور خمس عشرة سنة، وفی الأناث تسع سنین وروی عشر سنین.)⁵

سن بلوغ در پسران، پانزده و در دختران، نُه سال، و بر حسب روایتی ده سال است.

بنابراین، فتوای شیخ در نهایت و کتاب حجر مبسوط، نُه سال و در کتاب صوم مبسوط، ده سال است. و با توجه به این کتاب که حجر به لحاظ ترتیب، پس از کتاب صوم است، می توان سخن شیخ در کتاب حجر را بازگشت از فتوایی دانست که در کتاب صوم داده است. و نیز می توان گفت مقصود شیخ از ده سال، کامل کردن نُه سال است که با وارد شدن در ده سالگی، دانسته می شود.

6. ابن سعید می نویسد:

(وبلوغ المرأة والرجل بالاحتلام، وتختص المرأة بالحیض وبلوغ عشر سنین.)⁶

و بلوغ زن و مرد، آن گاه است که محتلم شوند و حیض شدن و رسیدن به ده سال، علامت اختصاصی بلوغ زن است.

و ممکن است مقصود او، وارد شدن در ده سال که نشانه کامل گردیدن نُه سال است، باشد.

7. ابن حمزه در کتاب خمس می نویسد:

(وبلوغ الرجل بأحد ثلاثة أشياء: الاحتلام، والانبات، وتمام خمس عشرة سنة، وبلوغ المرأة بأحد شیئین: الحیض وتمام عشر سنین.)⁷

بالغ شدن پسر. به یکی از سه چیز: محتلم شدن، روییدن مو و تمام شدن پانزده سال، و بالغ شدن دختر به یکی از دو چیز است: حیض و تمام شدن ده سال.

8. ولی او در کتاب نکاح که به لحاظ ترتیب پس از کتاب خمس است، از آن سخن برگشته و نوشته است:

(وبلوغ المرأة يعرف بالحیض، او بلوغها تسع سنین فصاعداً.) 8

بلوغ دختر، از راه عادت شدن، یا رسیدن او به نه سال و بیش تر از نه سال، دانسته می شود.

9. و سخن علامه در تذکره چنین است:

(والانثی بمضی تسع سنین عند علمائنا.) 9

به نظر فقیهان ما، بالغ شدن دختر به گذشتن از نه سال است.

10. محقق اردبیلی در شرح عبارت (وبلوغ تسع) در کلام علامه، می نویسد:

(واما السن فالأخبار علیه کثیرة فی النکاح حیث جوز الدخول بعد التسع دون قبله. وهو مشعر بالبلوغ بعده لثبوت تحریم الدخول قبله عندهم -

کانه - بالجماع و يفهم من التذکره کون البلوغ بتسع إجماعياً عندنا فتأمل، کذا فی الحدود، وفي الأخبار المتقدمة ایضا دلالة علیه فافهم.) 10

اما سن اخبار دلالت کننده بر آن در کتاب نکاح فراوان است، زیرا برابر این اخبار، نزدیکی کردن با دختر پس از نه سال، رواست، نه پیش از آن، و این اشعار به بالغ شدن او پس از نه سال دارد، زیرا از نظر فقها، حرام بودن نزدیکی با او پیش از نه سال، ثابت است - وگویا این امر - اجماعی است و روایات پیشین نیز بر این سخن دلالت دارند.

11. محدث بحرانی می نویسد:

(وبلوغ التسع بمعنی کمالها فی الانثی علی المشهور.) 11

بنابر نظر مشهور، بالغ شدن دختر به این است که سن او به نه سال کامل برسد.

12. صاحب جواهر نیز در شرح عبارت (والانثی) در کلام محقق، می نویسد:

(بالغ شدن دختر به نه سال میان علمای شیعه مشهور است، بلکه بر این قول، مذهب شیعه استقرار یافته است.

برخلاف فتوای شیخ در صوم مبسوط و ابن حمزه در خمس وسیله، که بلوغ دختر را به ده ساله شدن دانسته اند، ولی شیخ در کتاب حجر، از این سخن برگشته و با مشهور موافقت کرده است. همچنین ابن حمزه در کتاب نکاح وسیله، از فتوای نخست خود بازگشته است، بلکه می توان گفت

مقصود آن دو از ده سال، این است که علم پیدا کردن به نه سال کامل، بسته به پا نهادن در ده سالگی است.) 12

از این کلمات روشن شد بلوغ دختر، در نه سالگی فتوایی است مشهور، و فقیهی که بگوید دختر در ده سالگی بالغ می گردد، یافت نمی شود. مگر شیخ و ابن حمزه و این دو هم، از این سخن برگشته اند. شیخ در کتاب حجر و ابن حمزه در کتاب نکاح، می توان عبارت ابن سعید را حمل بر کامل شدن نه سال کرد.

در این زمینه، دیدگاههای دیگری نیز وجود دارد:

1. بلوغ دختر در سیزده سالگی.

2. بلوغ دختر، به عادت.

3. با توجه به اختلاف احکام، بلوغ دارای مراتبی است.

اینک این دیدگاهها را یکی پس از دیگری بررسی می کنیم:

دیدگاه نخست: بلوغ دختر در نه سالگی:

دسته هایی از روایات، دلالت بر این دارند که حد بلوغ در دختر، نه سال است. این روایات به گونه یکسان بر این امر دلالت ندارند. بلکه به دلالتهای گوناگون، آن را می رسانند.

می توان این روایات را در ده دسته زیر گرد آورد:

دسته نخست: حد بلوغ دختر، نه سال است.

دسته دوم: حد بلوغ، آن زمانی است که اجرای حدود را بر مؤمنان واجب می کند، و آن نه سال است.

دسته سوم: هرگاه دختر به نه سال برسد، اموری متوجه او می شود که متوجه شخص بالغ می گردد. مانند نوشته شدن کارهای نیک و بد و برپایی حدود، و جایز بودن خرید و فروش.

دسته چهارم: تا سن دختر، به نه سال نرسد، نمی توان با او نزدیکی کرد.

دسته پنجم: اگر نزدیکی کردن پیش از نه سالگی سبب وارد آمدن عیب به زن شود، همسر یا حاکم، ضامن آن عیب هستند.

دسته ششم: نزدیکی با دختر پیش از نه سالگی سبب حرام شدن ابدی، می شود.

دسته هفتم: زن طلاق داده شده پیش از نه سالگی، می تواند در هر حال، از دواج کند.

دسته هشتم: اگر دختر در نه سالگی از دواج کند، فریب خورده - مخدوعه - یا دختر بچه نیست.

دسته نهم: اگر کسی کنیز خردسالی خرید. تا وقتی که بالغ نشده است، استبراء از او ساقط است و بلوغ را به تمام شدن نُه سال تفسیر می‌کنند. دسته دهم: همسر انسان در صورتی که پیش از نُه سالگی به ازدواج او درآمده باشد، حق خیار دارد. و اگر پس از آن ازدواج کرده باشد، چنین حقی ندارد.

این ده دسته روایت، بر عدد نُه، پا می‌فشارند و آن را موضوع بسیاری از احکام می‌گیرند و به تواتر معنوی، بر دخالت داشتن آن در احکام شرعی دلالت دارند و روی گردان شدن از این اخبار و این که بگوییم حد بلوغ، سیزده سالگی، یا تنها دیدن خون حیض است، به معنای رها کردن چیزی است که در مقام تحدید به گونه تواتر اجمالی از ائمه اهل بیت، علیهم السلام، رسیده است.

به دیگر سخن: سخنان فقیهان به پیروی از نص، بر این نکته اتفاق دارند که کار عمدی کودکان، به منزله کار خطایی آنان است (عمد الصبیان خطأ) 13 و عمد و خطای آنان، یکی است، 14.

از سوی دیگر، آن چه در روایات یاد شده می‌بینیم این است که در بابهای گوناگون فقه، کار و قصد دختر، آن گاه که به نُه سالگی برسد، دارای اعتبار است. و این امر، از بیرون آمدن دختر از بچگی در نُه سالگی کشف می‌کند و مثل این است که بگوییم: دختر در سن یاد شده، بالغ می‌شود. البته شاید برخی از احکامی که در ضمن روایات یاد شده آمده است، قابل مناقشه باشند. ولی این سبب نمی‌شود آنها را از دلالت کردن بر این که نُه سالگی، موضع احکام تکلیفی است، ساقط بدانیم.

اکنون به بحث و بررسی روایاتی می‌پردازیم که به مدلول آنها اشاره کردیم.

دسته نخست: روایاتی که حد بلوغ دختر را نُه سالگی می‌دانند:

1. شیخ صدوق در کتاب خصال، با سند صحیح از ابن ابی عمیر، و او از گروهی، و آنان از امام صادق (ع) چنین روایت کنند: (حدّ بلوغ المرأة تسع سنين.) 15

حد بالغ شدن زن، نُه سالگی است.

2. کلینی با سند صحیح از ابن ابی عمیر، و او از مردی و او از امام صادق (ع) روایت می‌کند:

(قلت: الجارية ابنة کم لاتستمبا... قال (ع): وأجمعوا کلهم علی أن ابنة تسع لاتستمبا الا أن یکون فی عقلها ضعف، والّا فاذا بلغت تسعا فقد بلغت.) 16

به امام عرض کردم: دختر، چند ساله باشد، با او معامله کودک نمی‌شود... حضرت فرمود: همه ایشان اتفاق نظر دارند که با دختر نُه ساله معامله کودک نمی‌شود. مگر این که ضعف عقلی داشته باشد. وگرنه هرگاه دختر به نُه سالگی برسد، بالغ است.

دسته دوم: روایاتی که حد بلوغ را زمانی می‌دانند که خداوند اجرای حدود را بر مؤمنان، واجب کرده است.

روایات بسیاری به این مضمون وارد شده که حدود شرعی بر دختر نُه ساله جاری می‌شود:

3. کلینی به سند معتبر از علی بن فضل واسطی نقل می‌کند که گفت:

(کتبت الی الرضا (ع): ما حد البلوغ؟ فقال: ما اوجب الله علی المؤمنین الحدود.) 17

به امام رضا (ع) نوشتم: حدّ بلوغ چیست؟ حضرت فرمود: آن گاه که خداوند اجرای حدود را بر اهل ایمان واجب کرده است.

به زودی در همین مضمون، روایات متظافری، نقل می‌کنیم، 18.

درنگی کوتاه در این احادیث

اما حدیث نخست، بی تردید سند آن، صحیح است، زیرا در جای خود ثابت کرده ایم که ابن ابی عمیر، حدیث به گونه مرسل نمی‌آورد و روایت نمی‌کند مگر از شخص ثقه و به اشکالهایی که به این سخن شده است، پاسخ دادیم، 19.

بله گاهی در درستی متن این حدیث چنین اشکال می‌شود که لفظ (بلوغ) در عصر وحی و عصرهای نزدیک آن، اضافه نمی‌شده مگر به کلماتی مانند (حلم) و (نکاح) و (اشد) و به (مرء) و (مرأه).

در پاسخ این اشکال می‌گوییم: لفظ بلوغ در اصطلاح وحی و حدیث و فقها به یک معناست. و دلیلی بر این که لفظ یاد شده نزد فقها به معنای دیگر است، نداریم. هرگاه واژه بلوغ، به فاعل، نسبت داده شود، به مرد و زن، اضافه می‌گردد. چنان که در قرآن آمده است: (حتی یبلغ أشده.) 20

و گفته می‌شود (بلوغ مرد و زن) و اگر این واژه به فاعل، نسبت داده نشود، به متعلق آن، یعنی حلم و اشد و نکاح، اضافه می‌گردد. و گفته می‌شود: (بلوغ الحلم او النکاح او الالاشد) و این به کاربردنها، هر دو درست است. به هر حال، راوی این حدیث، یعنی ابن ابی عمیر، عرب خالص است و در تعبیر خود خطا نمی‌کند.

ابن منظور می‌گوید:

(بلغ الغلام: احتلم، وبلغت الجارية.)

او سپس از تهذیب چنین نقل می‌کند:

(بلغ الصبی والجارية اذا أدركا وهما بالغان.)

و از شافعی روایت کرده است که گفت:

(شنیدم فصیحان عرب می گویند: جاریه بالغ، 21)

می بینیم لفظ بلوغ، به مرد و زن، اضافه می شده است.

از آن چه گفتیم، حال سند حدیث دوم نیز روشن می شود.

و اما حدیث سوم، در سند آن، سهل بن زیاد آدمی و علی بن فضل واسطی است. در مورد شخص نخست، مشکلی نیست، زیرا استوار بودن روایات او بهترین شاهد است بر این که وی، محدثی بلندمرتبه و ضابط است، گرچه احمد بن محمد بن عیسی قمی، بر او طعن وارد کرده است.

شخص یاد شده، در احمد بن محمد بن خالد برقی نیز طعن وارد کرد. سپس از این کار خود پشیمان شد، و در روز وفاتش جسد او را تشییع کرد. و سبب طعن او چیزی جز اختلاف نظر او با دو راوی یاد شده در مورد مقامات امامان نبوده است، زیرا قمی ها، اعتقاد ویژه ای درباره امامان داشته اند. شیخ مفید پاره ای از این عقاید را در (تصحیح الاعتقاد) آورده است، 22

آنچه در آن هنگام، به عنوان غلو، مطرح می شد، علمای بعدی پذیرفتند و تا امروز نیز مورد پذیرش است.

اما شخص دوم را شیخ در رجالش از اصحاب رضا(ع) بر شمرده و صدوق در مشیخه خود گفته است:

(این شخص، مصاحب امام رضا(ع) بود، 23)

و محقق تستری گفته است:

(مصاحب بودن این شخص با امام(ع) بالاتر از توثیق است، 24)

و بدین ترتیب، درست بودن استدلال به این سه روایت و بی اشکال بودن آنها، به لحاظ متن و سند، روشن می شود.

دسته سوم: روایات دلالت کننده بر این که هرگاه دختر نه ساله شود، احکام و آثاری بر او بار می شود که بر شخص بالغ، بار می گردد.

بر اساس مدلول این روایات، دختر نه ساله یتیم نیست، می شود مال را به او واگذارند، کار او در خرید و فروش، رواست، می توان به سود او کسی را بازخواست کرد، یا او را (به سود کسی) مورد بازخواست قرار داد. کارهای خوب و کارهای ناپسند او نوشته می شود و احکام دیگری که برای شخص بالغ، ثابت است.

از این رو می توان گفت: استدلال کردن به این گونه احادیث، استدلالی اتّی و انتقال از معلول به علت، یا از وجود حکم به وجود موضوع است.

و اینک بررسی این قسم روایات:

4. معتبره حمران می گوید:

(سألت ابا جعفر(ع) ... فالجارية متى تجب عليها الحدود التامة وتؤخذ بها ويؤخذ لها؟ قال: (إنّ الجارية ليست مثل الغلام، إنّ الجارية اذا تزوّجت و دخل بها ولها تسع سنين، ذهب عنها اليتيم، و دفع اليها مالها، و جاز امرها في الشراء والبيع، وأخذ لها وبها، 25)

از امام باقر(ع) پرسیدم... پس چه زمانی اجرای حدود کامل بر دختر واجب می شود و می توان او را بازخواست کرد و به سود او بازخواست کرد؟ حضرت فرمود: دختر مانند پسر نیست، زیرا هرگاه دختر، از دواج کند و در نه سالگی با او نزدیکی شود، یتیمی او از بین می رود، مالش به او داده می شود، کار او در خرید و فروش، نافذ است و به سود او، دیگری، بازخواست، و او به سود دیگری، مورد بازخواست قرار می گیرد.

در این روایت، بر دختری که از دواج کرده و با او نزدیکی شده در حالی که نه سال دارد، پنج حکم بار شده است:

الف. از میان رفتن یتیمی او.

ب. دادن مال وی به او.

ج. نافذ بودن کار او در امر خرید و فروش.

د. اجرای حدود کامل بر او.

ه. بازخواست شدن او به سود دیگری و بازخواست شدن دیگری به سود او. گاهی به ذهن بعضی، این نکته خطور می کند که در روایت یاد شده، موضوع عبارت است از نه سال در ظرف از دواج و همبستری، نه مطلق نه سال.

ولی باطل بودن این احتمال، با کم ترین درنگ، روشن می شود: زیرا مقصود از فرض از دواج دختر و همبستری، تأکید ورزیدن بر محقق شدن بلوغ او در نه سالگی است، نه این که از دواج و همبستری، شرط باشد برای بلوغ او.

نیز احتمال می رود یاد کرد این دو امر، غایت برای رشید شدن باشد، زیرا دختر در چنین موقعیتهایی، از رشد جدا نیست، و آن چه این احتمال را تأیید می کند این است که تأکید روایت یاد شده بر بیان حال دختر و تبیین زمانی است که بتوان اموالش را به او داد، و خرید و فروش او نافذ شود.

و اما به لحاظ سند، این روایت با سند صحیح، از عبدالعزیز عبدی و او از حمزه بن حمران و او از حمران، نقل شده است و ما پیش از این درباره این سه نفر، بحث کرده ایم و اکنون می گوییم:

شخصی که در پایان این سند واقع شده حمران بن اعین، برادر زراره است که تردیدی در ثقه بودن و بزرگی او نیست، زمانی که وی در گذشت، امام صادق(ع) فرمود:

(به خدا سوگند انسان با ایمانی وفات کرد،)

شیخ در تہذیب روایت کرده است کہ امام صادق (ع) درباره دختران حمران فرمود:
(انَّ لَأَبِيهَا حَقًّا، وَلَا يَحْمِلُنَا ذَلِكَ عَلَيَّ أَنْ لَانَقُولَ الْحَقَّ).

وابوغالب زراری در رساله خود، در وصف حمران، گفته است:

(او از بزرگ ترین مشایخ شیعه و از افراد با فضیلتی است کہ تردید در آن نیست). 26

و اما راوی دوم کہ در سند این روایت آمده، پسر شخص یادشده یعنی حمران است.

نجاشی، از او در کتاب رجال خود نام می برد و می نویسد: از امام صادق روایت کرده است. نکته دیگری درباره او نمی نویسد. صدوق به این راوی سند دارد. 27

و در کتاب جامع الرواة، شمار زیادی از مشایخ کہ از او روایت کرده اند و عدد آنها به بیست و سه شیخ می رسد، نقل شده است.

و اما عبدالعزیز عبدی را ابن نوح ابوالعباس احمد بن علی، استاد نجاشی، تضعیف کرده است و ما هنگام بحث از بلوغ پسر، در سند آن بحث کرده و این نکته را خاطر نشان کرده ایم کہ تضعیف او، به سبب غلو اوست کہ ناسازگاری با راستگویی او ندارد.

5. صحیحہ یزید کناسی:

(قال: قلت لابی جعفر (ع): متى يجوز للأب أن يزوج ابنة ولايستأمرها، قال: إذا جازت تسع سنين، فإن زوجها قبل بلوغ التسع سنين كان الخيار لها إذا بلغت تسع سنين، ألى ان قال: (قلت: أفتقام عليها الحدود و تؤخذ بها و هما في تلك الحال، وانما لها تسع سنين، ولم تحرك مدرک النساء في الحيض؟ قال: نعم، إذا دخلت على زوجها ولها تسع سنين ذهب عنها اليتيم، و دفع إليها مالها وأقيمت الحدود التامة عليها ولها). 28

به امام باقر عرض کردم: چه زمانی پدر می تواند دختر خود را شوهر دهد و در این کار با او مشورت نکند؟

فرمود: آن گاه کہ نه سال بگذرد. پس اگر پیش از رسیدن به نه سالگی، دختر خود را شوهر دهد، پس از رسیدن به این سن، اختیار این کار به دست خود اوست....

عرض کردم: آیا می توان وقتی کہ دختر به نه سالگی رسید، حدود را بر او جاری و او را بازخواست کرد، با این کہ هنوز به حد زنان نرسیده کہ حیض شود؟

فرمود: بله هر گاه دختر بر شوهر خود وارد شد، در حالی کہ نه سال دارد، یتیمی از او برداشته می شود، و مالش به او واگذار می گردد، و حدود کامل بر او، و به سود او، جاری می شود.

ما به زودی به صدر این روایت، استدلال خواهیم کرد.

و در روایت پیش، جهت فرض کردن تزویج دختر و نزدیکی به او را دانستی، چنان کہ هنگام بحث از بلوغ پسر، در سند این روایت بحث کرده ایم.

6. عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) چنین روایت کند:

(قال: و إذا بلغ الغلام ثلاث عشرة سنة كتبت له الحسنه و كتبت عليه السيئة و عوقب، و إذا بلغت الجارية تسع سنين فكذلك، و ذلك أنها تحيض لتسع سنين). 29

هر گاه پسر به سیزده سالگی برسد، کار نیک و بد او نوشته می شود و در صورت نافرمانی کیفر می شود. دختر نیز هر گاه به نه سالگی برسد، چنین است، زیرا او در این سن، حیض می شود.

بله، آنچه در این روایت، درباره پسر آمده، برخلاف مشهور است و به آن عمل نمی شود. و روایت، مانند شهادت نیست کہ هر گاه بخشی از آن رها شد، بقیه آن نیز رها گردد. بلکه روایت، چنان است کہ رها کردن بخشی از آن، موجب دست برداشتن از بخش دیگر آن نمی شود.

و ان شاء الله عبارت (وذلك أنها تحيض لتسع سنين) (وذلك أنها تحيض لتسع سنين) در این روایت، به زودی شرح داده خواهد شد. در این جمله، بلوغ دختر به حیض شدن، تعلیل شده، با این کہ در بیش تر موارد، حیض شدن پس از بلوغ، تحقق می یابد.

7. علی بن حسن از عبدی و او از حسن بن راشد، و او از امام عسکری (ع) چنین روایت کند:

(إذا بلغ الغلام ثمان سنين، فجائز أمره في ماله، وقد وجب عليه الفرائض والحدود، و إذا تم للجارية سبع سنين فكذلك). 30

هر گاه پسر به هشت سالگی برسد، کار او در مورد مالش، جایز و نافذ می شود، و تکالیف و اجرای حدود بر او واجب می گردد و همچنین است دختر، آن گاه کہ به هفت سالگی برسد.

در بعضی از نسخه ها، به جای کلمه (السبع)، (التسع) آمده. 31 و شاید السبع، تصحیف شده (التسع) باشد، زیرا تصحیف در این کلمه در موارد دیگر نیز دیده شده است.

8. مرسله حفص مروزی: عن الرجل (ع):

(إذا تم للغلام ثمان سنين فجائز أمره و قد وجبت عليه الفرائض والحدود، و إذا تم للجارية تسع سنين فكذلك). 32

هر گاه پسر به هشت سالگی برسد، کار او جایز و نافذ است، و تکالیف و اجرای حدود بر او واجب می گردد. دختر نیز هر گاه به نه سالگی برسد، چنین است.

این روایت، قرینه ای است بر این کہ کلمه (السبع) در روایت ابن راشد، تصحیف شده (التسع) است.

9. مرسله صدوق:

(قال ابو عبد الله (ع): اذا بلغت الجارية تسع سنين دفع اليها مالها و جاز امرها في مالها. وأقيمت الحدود التامة لها وعليها.) 33
هرگاه دختر به نُه سالگی برسد، مالش به او داده می شود. و کار او در مورد مالش جایز و دارای اعتبار است و حدود کامل به سود و زیان او جاری می گردد.

البته احتمال متحد بودن این روایت با برخی از روایاتی که می آید وجود دارد.

دسته چهارم: روایاتی که دلالت دارند بر جایز نبودن نزدیکی با دختر خردسالی که پیش از نُه سالگی به همسری کسی درآمده است.
10. صحیح حلی از امام صادق (ع):

(اذا تزوج الرجل الجارية وهي صغيرة فلا يدخل بها حتى يأتي لها تسع سنين.) 34

هرگاه مرد، با دختر خردسال ازدواج کرد، تا وقتی که سن او به نُه سال نرسیده، حق نزدیکی با او را ندارد.

این روایت، صریح در این معناست که علت ممنوع بودن نزدیکی با چنین دختری، این است که تا وقتی او کم تر از نُه سال دارد، صغیره است و هرگاه سن او از نُه سال بگذرد، نزدیکی با او روا می شود. و از این جا کشف می شود دختر، با کامل کردن نُه سال، از صغیر بودن، بیرون می شود.

11. خبر زراره، از امام باقر (ع):

(لا يدخل بالجارية حتى يأتي لها تسع سنين، او عشر سنين.) 35

با دختر، نزدیکی نمی شود تا این که نُه ساله، یا ده ساله شود.

و به زودی وجه جمع میان این دو سن را خواهیم گفت و آن، مستحب بودن واپس انداختن نزدیکی از نُه سالگی به ده سالگی است.

12. مرسله عمار سجستانی:

(سمعت ابا عبد الله (ع) يقول لمولى له: انطلق وقل للقاضي: قال رسول الله: حد المرأة أن يدخل بها على زوجها ابنة تسع سنين.) 36
شنیدم امام صادق (ع) به غلام خود می گفت: روان شو و به قاضی بگو پیامبر خدا فرمود: هنگامی زن می تواند بر همسر خود وارد شود که نُه ساله باشد.

13. صحیح عبدالکریم بن عمرو، از ابی بصیر، از امام باقر (ع):

(لا يدخل بالجارية حتى يأتي لها تسع سنين او عشر سنين.) 37

نمی توان با دختر هم بستر شد، تا این که به نُه یا ده سالگی برسد.

14. صحیح ابو ایوب خزاز:

(سألت اسماعيل بن جعفر، متى تجوز شهادة الغلام؟ فقال: اذا دخل عشر سنين، قلت، ويجوز أمره؟ قال: فقال: ان رسول الله دخل بعائشة وهي بنت عشر سنين، وليس يدخل بالجارية حتى تكون امرأة، فإذا كان للغلام عشر سنين جاز أمره و جازت شهادته.) 38

از اسماعیل بن جعفر پرسیدم: چه زمانی شهادت پسر، نافذ و دارای ارزش است؟ گفت: آن گاه که پا به ده سالگی بگذارد. پرسیدم: و کارش نافذ است؟ گفت: پیامبر خدا با عایشه، در سن ده سالگی، همبستر شد. نمی توان با دختر، تا آن گاه که زن نشده، همبستر شد. و هرگاه پسر، ده ساله شود، کار او نافذ و شهادتش معتبر خواهد بود.

15. در حدیثی، از اسماعیل بن جعفر روایت شده:

(ان رسول الله دخل بعائشة وهي بنت عشر سنين، و ليس يدخل بالجارية حتى تكون امرأة) 39

پیامبر خدا با عایشه در ده سالگی، نزدیکی کرد و نمی توان با دختر تا آن گاه که زن نشده، نزدیکی کرد.

دسته پنجم: اگر مردی با زن خود که کم تر از نُه سال دارد، نزدیکی کند و با این کار، بر او عیب وارد سازد، ضامن خواهد بود:

16. صحیح حلی از امام صادق (ع):

(من وطأ امرأة قبل تسع سنين، فاصابها عيب، فهو ضامن.) 40

کسی که با همسر خود، پیش از نُه سالگی او، نزدیکی کند، و بدین سبب او را عیب دار کند، ضامن خواهد بود.

17. خبر طلحة بن زید، از جعفر، از پدرش، از علی (ع):

(من تزوج بکرا فدخل بها في أقل من تسع سنين، فعيبت ضمن.) 41

هرکس با دوشیزه ای که کم تر از نُه سال دارد، ازدواج کند و از این رهگذر عیبی به او وارد شود، ضامن خواهد بود.

18. خبر غیاث بن ابراهیم، از جعفر، از پدرش، از علی (ع):

(لا توطأ بالجارية لأقل من عشر سنين، فإن فعل فعيبت فقد ضمن.) 42

نباید با دختری که کم تر از ده سال دارد، نزدیکی نمود. پس اگر این کار انجام گرفت و دختر عیب دار شد، مرد ضامن است.

19. صحیح حلی از امام صادق (ع):

(من دخل بامرأة قبل أن تبلغ تسع سنين، فأصابها عيب، فهو ضامن.) 43
20. صحیحہ برید بن معاویہ، از امام باقر (ع):

(فی رجل إقتض جاریة، یعنی امرأته، فأفضاها؟ قال: علیه الدية ان كان دخل بها قبل أن تبلغ تسع سنين.) 44
درباره مردی پرسیدم که پرده بکارت دختری - یعنی همسر خود - را زایل کرد و سبب افضای او شد. حضرت فرمود: بر آن مرد، دیه واجب است. در صورتی که با آن دختر پیش از نه ساله شدن، نزدیکی کرده باشد.
21. صحیحہ حمران از امام صادق (ع):

(سئل عن رجل تزوج جاریة، بکراً لم تدرك، فلما دخل بها اقتضها فأفضاها، فقال: إن كان دخل بها حين دخل بها ولها تسع سنين فلا شيء، علیه، وإن كانت لم تبلغ تسع سنين، أو كان لها أقل من ذلك بقليل حين دخل بها فأقتضها، فإنه أفسدها وعطلها على الأزواج، فعلى الامام أن يغرمه ديتها وإن أمسكها ولم يطلقها حتى يموت فلا شيء، علیه.) 45

از امام درباره مردی پرسیده شد که با دوشیزه نابالغی از دواج کرده و با نزدیکی با او، بکارتش را از بین برده و سبب افضای او شده بود. حضرت در پاسخ فرمود: اگر آن دختر در هنگام نزدیکی، نه سال داشته است، چیزی بر گردن مرد نیست و اگر پیش از نه ساله شدن دختر، یا مقدار کمی مانده به نه ساله شدن او، با او نزدیکی و او را افضاء کرد، با این کار خود، او را عیب دار کرده و مانع از دواج دیگران با او شده است و در این صورت، بر امام است که آن مرد را عهده دار پرداخت دیه آن دختر کند و چنانچه مرد، او را طلاق ندهد و تا پایان زندگی او را پیش خود نگه دارد، دیه ای بر گردن مرد نخواهد بود.

دسته ششم: نزدیکی کردن با دختر، پیش از نه سالگی او، سبب حرمت همیشگی می شود:

22. یعقوب بن زید، از بعضی از روایان شیعه و او از امام صادق (ع) چنین روایت می کند:

(إذا خطب الرجل المرأة فدخل بها قبل أن تبلغ تسع سنين فرق بينهما ولم تحل له أبدا.) 46

هرگاه مرد، زن را به عقد خود در آورد و پیش از نه ساله شدن او، با او همبستر شود، میان آن دو جدایی افکنده می شود و دیگر هیچ گاه آن زن برای او حلال نخواهد بود.

می توان حکم یاد شده را از روایتهای برید بن معاویہ و حمران از امام صادق (ع) که در ضمن دسته پنجم آمده نیز استفاده کرد.

دسته هفتم: روایات دلالت کننده بر این معنی که اگر زن پیش از نه سالگی طلاق داده شود، می تواند به هر حال، از دواج کند:

23. روایت عبدالرحمان بن حجاج:

(سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: (ثلاث يتزوجن علي كل حال: ألتى يئست من المحيض ومثلها لاتحيض، قلت: ومتى تكون كذلك؟ قال: إذا بلغت ستين سنة فقد يئست من المحيض ومثلها لاتحيض، وألتى لم تحض ومثلها لاتحيض، قلت: ومتى تكون كذلك؟ قال: (ما لم تبلغ تسع سنين فإنها لاتحيض ومثلها لاتحيض، وألتى لم يدخل بها.) 47

شنیدم امام صادق (ع) می فرماید: سه دسته زن، می توانند در هر حال از دواج کنند: یکی زنی که یائسه است و مثل او حیض نمی شود. پرسیدم: کی زن این گونه است؟

فرمود: هرگاه زن، به شصت سالگی برسد، یائسه است و مثل او حیض نمی شود. دیگر زنی که حیض نمی شود و مثل او حیض نمی شود.

عرض کردم، کی زن این گونه است؟ فرمود: تا وقتی که به نه سالگی نرسیده، چنین کسی حیض نمی شود و کسی که مانند او باشد، حیض نمی شود. و دیگر زنی که با او نزدیکی نشده است.

از دواج کردن زنی که پیش از نه سالگی طلاق داده شده، جایز شمرده شده است و این به سبب اطمینان داشتن به خالی بودن رحم او از جنین است. زیرا زن، پیش از نه سالگی حیض نمی شود، ولی از آن جا که زن نه ساله، در آغاز رشد طبیعی (وبلوغ) است، حیض شدن او، امری است ممکن. از این رو نباید جز پس از نگه داشتن عده، از دواج کند.

دسته هشتم: دختر در نه سالگی، مورد خدعه و فریب نیست:

24. روایت محمد بن هاشم، از ابوالحسن اول (ع):

(إذا تزوجت البكر بنت تسع سنين فليست بمخدوعه.) 48

هرگاه دوشیزه نه ساله، از دواج کند، فریب خورده نیست.

ابن ابی عمیر روایت می کند از مردی که گفت: از امام صادق (ع) پرسیدم:

(دختر، چند ساله باشد، با او معامله کودک نمی شود. شش ساله یا هفت ساله؟ حضرت فرمود: با دختر نه ساله، معامله کودک نمی شود همه بر این اتفاق نظر دارند که با دختر نه ساله، معامله کودک نمی شود. مگر این که دچار ضعف عقلی باشد وگرنه هرگاه به نه سالگی برسد، بالغ شده است.) 49

پیش از این به ذیل حدیث بالا، استدلال کردیم، از این رو آن را با شماره جدید ذکر نکردیم.

25. محمد بن مسلم، می گوید:

(سألته عن الجارية يتمتع بها الرجل؟ قال: نعم الا أن تكون صبيرة تخدع قال: قلت: اصلحك الله وكم الحد الذي اذا بلغته لم تخدع؟ قال: بنت عشر سنين.) 50

از ایشان پرسیدم: مرد می تواند از دختر بهره جنسی ببرد؟ فرمود: آری، مگر این که او دختری باشد که فریب می خورد.

عرض کردم: اصلحك الله، دختر به چه سنی برسد، مورد فریب نیست؟ فرمود: وقتی ده ساله شود. این حدیث حمل می شود بر وارد شدن دختر در ده سالگی.

دسته نهم: کنیز کم تر از نه ساله، استبراء نمی شود:

26. روایت محمد بن اسماعیل:

(عن الرضا (ع) في حدّ الجارية الصغيرة السنّ الذي لم تبلغه لم يكن على الرجل استبراءؤها. قال: (إذا لم تبلغ استبرئت بشهر. قلت: وان كانت ابنة سبع سنين او نحوها مما لاتحمل، فقال: هي صغيرة ولا يضرک ان لاتستبرئها. فقلت: ما بيننا وبين سبع سنين؟ فقال: نعم تسع سنين.) 51
از امام رضا (ع) درباره سن کنیز خردسال پرسیدم که تا به آن سن نرسد، استبراء کردن آن، بر مرد، واجب نیست. حضرت فرمود: هرگاه بالغ نباشد، به مدت یک ماه استبراء می شود.

عرض کردم: اگر چه هفت ساله یا مانند آن، یعنی در سنی باشد که باردار نمی شود، فرمود: چنین دختری، صغیره است و استبراء نکردن او، زبانی به تو نمی رساند.

عرض کردم: مابین هفت و نه سالگی چطور؟ فرمود: بله، نه سالگی.

دسته دهم: اگر زن، پیش از نه سالگی به ازدواج مرد درآمده باشد، حق خیار دارد، و اگر پس از آن، ازدواج کرده باشد، چنین حقی ندارد:

27. روایت یزید کناسی:

(قلت لأبي جعفر (ع) متى يجوز للاب أن يزوّج ابنته ولا يستأمرها؟ قال: إذا جازت تسع سنين، فإن زوّجها قبل بلوغ تسع سنين كان الخيار لها إذا بلغت تسع سنين.) 52

ترجمه این روایت و استدلال به آن به گونه دیگر، در حدیث شماره 5 گذشت. با توجه به این که روایت بالا با روایت شماره 5، یکی است و نیز روایت های 14 و 15، با هم یکسانی و هماهنگی دارند، شماره روایت هایی که ما به آنها دست یافتیم، به 25 عدد می رسد.

پرسشها و پاسخها:

گاهی درباره این روایات که بر بالغ بودن دختر در نه سالگی دلالت دارند، پرسشهایی مطرح می شود. این پرسشها، مهم و سزاوار بحث و بررسی نیستند. طرح کننده این پرسشها، قوی بر خلاف دیدگاه مشهور اختیار کرده و این بحثها را به هدف سست کردن دلیلهای قول مشهور پیش کشیده است. اگر او از پیش در این مسأله موضع گیری نمی کرد، این گونه پرسشها به ذهن و خیال او نمی آمد و گمان آنها را نمی کرد. به هر حال این پرسشها را طرح می کنیم و به تحلیل و پاسخ آنها می پردازیم.

1. نه ساله شدن، نشانه طبیعی و یا تعبدی است؟

نه ساله شدن از دو حالت، بیرون نیست، یا علامت طبیعی برای بالغ شدن است و یا به حکم شارع، اماره تعبدی آن است.

در مورد فرض نخست، باید گفت: بلوغ طبیعی دختران از سال دوازدهم، آغاز می شود. گواه بر آن، این است که روییدن مو بر بالای عورت و نیز عادت شدن، تحقق پیدا نمی کنند، مگر پس از سپری شدن مدتی طولانی از نه سالگی، و با وجود این چگونه می توان نه سالگی را نشانه طبیعی بلوغ دانست، با این که سن از لحاظ زمانی بر دو نشانه یاد شده پیشی دارد و این دو، بی گمان نشانه طبیعی بلوغ هستند؟ و معنی ندارد بگوییم هر سه امر یاد شده، نشانه طبیعی بلوغ است با این که یکی از آنها بر دو تای دیگر، همیشه پیشی دارد.

در مورد فرض دوم هم باید گفت: امام (ع)، بالغ شدن دختر را در نه سالگی، به حیض شدن او در این سن، تعلیل می کند، 53 با وجود این تعلیل، چگونه می توان امر مورد تعلیل، بالغ شدن، را، امری تعبدی دانست؟

ملاحظه ای که بر این گفتار داریم این است که: بی گمان نه ساله شدن، نشانه طبیعی بلوغ است که شارع از آن پرده برداشته است، زیرا مقصود از بلوغ، پیدایش نوعی خیزش یا جهش در مزاج و بنیه انسان است، جهشی که کم کم در استخوان و گوشت و عصب و حس و فکر او اثر می گذارد، و دلیلی بر پیدایش همه آثار بلوغ در زمان واحد نداریم، زیرا بلوغ درجه و مرتبه هایی دارد که در شدت و ضعف با هم فرق می کنند و در نتیجه، آثار بلوغ، کم کم و همبرابر بالا رفتن سن، ظاهر می شود.

بر این اساس هیچ مانعی ندارد، نه سالگی را بسان روییدن مو و دیدن خون حیض نشانه طبیعی بلوغ بدانیم، با این تفاوت که نه سالگی، نشانه نخستین مراحل بلوغ و آن دوتا، نشانه های مراحل بعدی آن هستند، و به همین جهت، اگر سن دختر، روشن نباشد، ولی دو نشانه دیگر بلوغ در او دیده شود، به پیش بودن بلوغ او حکم می کنیم، و بدین ترتیب، آن گاه که سن دختر، روشن نباشد، روییدن مو و حیض شدن، دو نشانه بلوغ اند.

اعتراض و اشکال یاد شده از این انگار پیدا شده است که بلوغ، یک مرتبه بیش تر ندارد و آن بلوغ جنسی است که آثار آن در دختر، هنگام روییدن مو یا عادت شدن، پدیدار می شود و از همین انگار، پرسش یاد شده پیش آمده که چگونه ممکن است نه سالگی، نشانه طبیعی بلوغ

باشد، با این که بلوغ طبیعی، جنسی، دو سال یا بیش تر پس از نه سالگی، تحقق می یابد؟

براساس آنچه گفتیم روشن شد مقصود از بلوغ، بلوغ جنسی نیست، بلکه مقصود از آن رسیدن دختر به حدی است که با پیدایش جهش نوعی در مزاج و بنیه او ملازم است. یعنی حالتی که شارع از سرآغاز آن پرده برداشته است و آن، نُه سالگی است. و احتمال داده می‌شود بالغ شدن دختر پیش از این سن باشد. ولی شارع، نُه سالگی را به عنوان موضوع تکالیف اختیار کرده است.

2. منشأ تردید میان نُه و ده سالگی

اگر نُه سالگی حد شروع بلوغ است، پس چرا در پاره ای از روایات شاهد نوعی تردید میان این سن و ده سالگی هستیم؟ از باب مثال امام باقر(ع) می‌فرماید:

(لايدخل بالجارية حتى يأتي لها تسع سنين او عشر سنين.) 54

با دختر نزدیکی نمی‌شود، تا وقتی که به نُه یا ده سالگی برسد.

چنین تردیدی، در مورد پسر نیز دیده می‌شود. امام صادق(ع) فرمود:

(يؤدّب الصبي على الصوم ما بين خمس عشرة سنة الى ست عشرة سنة.) 55

پسر، مابین پانزده تا شانزده سالگی، به روزه گرفتن وادار می‌شود.

شیخ صدوق می‌نویسد:

(روي أن الغلام يؤخذ بالصوم مابين أربع عشرة الى خمس عشرة سنة إلا أن يقوى قبل ذلك.) 56

برابر آن چه روایت شده، از پسر بچه، ما بین چهارده تا پانزده سالگی خواسته می‌شود روزه بگیرد، مگر این که پیش از این سن، توانایی روزه گرفتن داشته باشد.

و برابر روایتی از معاویه بن وهب، وی از امام صادق(ع) پرسید:

در چه سنی، پسر در امر روزه گرفتن بازخواست می‌شود؟

حضرت فرمود:

(ما بينه وبين خمس عشرة سنة وأربع عشرة سنة.) 57

ولی باید گفت هدف در حدیث نخست، روشن کردن موضوع برای حکم روا بودن نزدیکی به دختر و تعیین حد شرعی آن، یعنی نُه سالگی است. و اما تردید میان این سن و ده سالگی، شاید به خاطر مستحب بودن واپس انداختن نزدیکی تا وقتی باشد که دختر رشد بیش تر کند و برای این کار شایستگی افزون تری پیدا کند.

شگفت این که اشکال کننده روایتی را که در آن، واداشتن پسر، مابین پانزده تا شانزده سالگی، تردید شده است، طرح کرده است و حال آن که مورد پرسش در این روایت، وظیفه ولی است و سخن او هیچ ارتباطی با کودک ندارد و به همین گونه است تردید میان چهارده و پانزده سالگی که آن هم به منظور بیان کردن وظیفه ولی میان این دو حد است.

خلاصه سخن این که: این گمان، به بیان حد بلوغ، بر نمی‌گردد، بلکه بازگشت آن به بیان وظیفه ولی میان این دو برهه است.

3. جایز بودن از دواج، با تعبدی بودن، سازگاری ندارد.

امام باقر(ع) فرمود: (الجارية اذا بلغت تسع سنين ذهب عنها الیتم و زوجت و أقيمت عليها الحدود التامة لها و علیها.) 58

هرگاه دختر به نه سالگی برسد، دیگر یتیم نیست، می‌توان او را شوهر داد و حدود کامل به سود و زیان او جاری می‌گردد.

همان گونه که در این روایت می‌بینیم، بر نه سالگی، اموری بار شده است:

الف. اجرای حدود به سود و زیان او:

ب. یتیم نبودن و جایز بودن از دواج

امر نخست، از جمله امور تشریحی است که تعیین سرآغاز آن به دست شارع است، ولی از دواج از جمله امور طبیعی است که بستگی به رشد بنیه مزاجی و بدنی و میل و کشش نفسانی است و شارع، به عنوان قانون گذار و نیز والدین، نقشی در تعیین آن ندارد.

در اشکال بر این سخن باید گفت: هدف از ازدواج، تنها لذت جنسی از راه همبستری نیست، تا بگوییم این هدف، پا نمی‌گیرد، مگر چند سالی پس از نُه سالگی، بلکه هدف از این کار، مطلق لذت جویی و همه گونه های آن است، بر این اساس، اگر بنیه مزاجی و بدنی، لذت جویی از راه همبستری را روا می‌دارد، همان گونه که در برخی منطقه های گرمسیری چنین است، همه گونه های لذت جویی، بر آن بار می‌شود، و در صورتی که بنیه او، اجازه چنین کاری را ندهد، انجام این کار، بستگی به حاصل شدن شرط آن، یعنی استعداد مزاجی او است، و بدین ترتیب، باید نقش شارع را در امر ازدواج، تعیین سنی دانست که مقصود در آن سن، مطلق لذت جویی است، نه خصوص همبستری.

و نباید این را چیزی جدید دانست، زیرا بلوغ سنی و جنسی در رفتن یتیمی، کافی نیست، با این که امام رفتن یتیمی، را نیز بر نُه ساله شدن بار کرده است، بلکه این امر، بسته به وجود رشد مالی است، چنان که قرآن می‌فرماید:

(وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فإن آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم). 59

4. کافی نبودن نه سالگی برای تصرف مالی.

پاره ای از روایات گذشته بر بلوغ جنسی جایز بودن تصرف را بار کرده بودند. با این که بی گمان، بلوغ سنی و حتی بلوغ جنسی مانند محتلم و عادت شدن برای واگذار کردن مال به پسر و دختر کافی نیستند. بلکه این امر بستگی به رشد آنان دارد. بدین ترتیب، اگر شارع در نه سالگی، روا بودن تصرف دختر در دارایی خود را فرض کرد. این امر کشف می کند از این که شخص نه ساله در مورد روایات زنی است که از لحاظ رشد جنسی به حدی رسیده که امام دادن مالش را به او روا فرموده است. از این روی نمی توان این روا شمردن شارع را دلیل بر این گرفت که خود نه سالگی موضوع حکم است. بلکه در حقیقت، نه سالگی که ملازم با سپردن مال به اوست، موضوع است. و این، غیر از قول مشهور است. در پاسخ این اشکال می گوییم:

نه ساله شدن، موضوع برای شماری از احکام از جمله واگذار کردن مال دختر به او، دانسته شده. ولی نه به این معنی که این موضوع علت تامه برای واگذار کردن مال به اوست. بلکه مقصود تنها این است که نه سالگی، مقتضی برای این حکم است. یعنی دختر نه ساله دارای این شأن است. بر خلاف دختری که سن او از نه سال کم تر باشد. و معنای دارای شأن بودن این نیست که او هم اکنون چنین است. بلکه چه بسا حکم یاد شده، بسته به یافت شدن شرط دیگر، یعنی دیدن رشد در دختر است. نتیجه این که اگر دختر نه ساله، نسبت به امور مالی، رشیده باشد، مالش به او داده می شود. و گرنه، تا رشید شدن، از دادن مال به وی خودداری می شود.

بنابراین، این سخن که موضوع عبارت است از نه سالگی ملازم با دادن مال به او - تا با قول مشهور، مغایرت داشته باشد - بی وجه است. منشا اشکال این است که پنداشته شده، نه ساله بودن، علت تامه برای دادن مال است. غافل از این که این امر، مقتضی برای حکم یاد شده است. چنان که قرآن کریم، این مقتضی بودن را تصویر نموده و فرموده است:

(وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فإن آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم.)

می بینیم خدای سبحان، تنها بر رسیدن به حد نکاح، بسنده نکرده، بلکه شرط دیگر، یعنی انس گرفتن با رشد آنها را نیز یاد آور شده است. بنابراین، روایات یاد شده بسان آیه بالا، ناظر بر اقتضا هستند. نه علت تامه، در نتیجه، اگر شرط دیگر نیز موجود بود، مال دختر به او داده می شود. و گرنه باید صبر کرد.

5. نه سالگی موضوع بخشی از احکام است. نه همه احکام

در این روایات، نه سالگی، موضوع برای بخشی از احکام، مانند اجرای حدود، تصرف در اموال، جایز بودن نزدیکی بیرون رفتن از یتیمی، واقع شده. و دلیلی بر این که نه سالگی، موضوع برای روزه، حج، زکات، نماز و پوشش هم باشد در اختیار نداریم. در پاسخ می گوییم: بر فرض که دلیلی بر بار شدن همه احکام بر نه سالگی نداشته باشیم، قیاس اولویت، برای این منظور کافی است. به این بیان که اگر بر چنین شخصی، بریدن دست و زدن تازیانه و سنگسار شدن و تصرف کردن در اموال و نزدیکی کردن، بار شود. به طریق اولی، احکام حقیقی بر او بار خواهد شد.

افزون بر این که جواز تصرف در اموال، بیش از بلوغ، کشف کننده از رشد او است:

(وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فإن آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم.)

می بینیم خداوند، تصرف در اموال را بر چیزی مازاد بر بلوغ، بار کرده است. از این روی اگر نه سالگی موضوع باشد برای چنین احکامی، می توان آن را کشف کننده از رسیدن دختر به قله بلوغ دانست. تا جایی که می توان اموالش را به او داد.

افزون بر اینها، روایتی داریم با این دلالت که همه احکام بر دختر نه ساله، بار می شود. مانند صحیح ابن سنان:

(إذا بلغ الغلام ثلاث عشرة سنة كتب له الحسنه، و كتبت علیه السيئه، و عوقب، و إذا بلغت الجارية تسع سنين كذلک،) 60

هرگاه پسر سیزده ساله شود، کار نیک او به سودش، و کار بد او به زیانش، نوشته می شود و کیفر می گردد. و همچنین است دختر آن گاه که به نه سالگی برسد.

این صحیح را خبر مروزی تأیید می کند که در آن آمده است:

(إذا تم للغلام ثمان سنين فجاز أمره، و قد وجبت علیه الفرائض و الحدود، و إذا تم للجارية تسع سنين فكذلك،) 61

هرگاه فقیه به این روایت در بابهای احکام گوناگون با ذهنی صاف و پاک از شبهه ها و استحسانها بنگرد. به این حکم می رسد که شارع، نه سالگی را سر آغاز بلوغ گرفته و همه احکام بالغان را بر آن بار کرده است.

اگر در برخی منطقه ها، دختر، شرایط لازم مانند شایستگی و توانایی نسبت به برخی احکام را نداشت، تا پیدا شدن آن، صبر می شود.

دیدگاه دوم: بلوغ دختر در سیزده سالگی

در میان علمای پیشین و پسین، به کسی که بر این اقوال اعتماد کرده باشد، بر نمی خوریم. جز آنچه از محقق کاشانی، ظاهر می شود.

به هر حال می‌توان برای این قول، به امور زیر استدلال جست:

1. موثقه عمار ساباطی از امام صادق (ع):

(سألتته عن الغلام متى تجب عليه الصلاة؟ قال: إذا أتى عليه ثلاث عشرة سنة. فإن احتلم قبل ذلك فقد وجبت عليه الصلاة و جرى عليه القلم و الجارية مثل ذلك إن أتى لها ثلاث عشرة سنة أو حاضت قبل ذلك فقد وجبت عليها و جرى عليها القلم.) (62)

از امام صادق پرسیدم: چه زمانی نماز بر پسر واجب می‌شود؟

فرمود: آن‌گاه که پسر سیزده ساله شود و اگر پیش از این موعد، محتلم شود، نماز بر او واجب و مکلف می‌گردد. دختر نیز اگر سیزده ساله شود یا پیش از این موعد، حیض شود، نماز بر او واجب می‌شود و به حد تکلیف می‌رسد.

سند این روایت مانند دلالت آن، معتبر است. آنچه مورد کلام است، درستی استدلال به آن است زیرا در مقام مناقشه می‌توان گفت:

نخست آن که: مضمون حدیث با مدعا، موافق نیست، زیرا بر حسب مضمون آن، معیار در بلوغ دختر عبارت است از: (سیزده ساله شدن، مگر این که پیش از این سن، عادت شود). از این روی، لازم است عنوان، به صورت زیر تغییر یابد: حد بلوغ، سیزده سالگی است مگر این که پیش از این موعد عادت شود.

دو دیگر: اصحاب از مقیاس علیه این روایت (پسر) روی برگردانده‌اند، چه رسد به مقیاس آن (دختر). و عمار ساباطی گرچه به فطری بودن متهم است (هر چند گفته‌اند: پس از آن، به مذهب حق بازگشته است)، ولی بی‌گمان او شخصی ثقه است. با وجود این، تنها به آن دسته از روایات وی عمل می‌شود که تنها توسط او نقل نشده باشد. شیخ طوسی، در تهذیب از گروهی از اصحاب نقل کرده است که به آنچه عمار به تنهایی نقل کرده باشد، عمل نمی‌شود. (63)

افزون بر همه اینها، روایات عمار، خالی از اضطراب نیست و او متهم به این شده که عربی را به خوبی نمی‌دانسته، محدث بحرانی گفته است:

(دور نیست این روایت از آن دسته روایات وی باشد که در آنها تهاوت و امور شگفت‌انگیز به چشم می‌خورد.) (64)

2. صحیحہ عبدالله بن سنان:

(إذا بلغ أشده ثلاث عشرة سنة و دخل في الأربع عشرة و جب عليه ما وجب على المحتملين احتلم أولم يحتلم و كتبت عليه السينات و كتبت له الحسنات و جاز له كل شيء إلا أن يكون ضعيفاً أو سفيفاً.) (65)

هرگاه به مرحله استحکام برسد، یعنی سیزده سالگی او سپری و وارد چهارده سالگی شود، واجب می‌شود بر او، آن چه بر اشخاص محتلم شونده، واجب است، خواه محتلم شود و خواه نشود. کارهای پسندیده و ناپسندیده او ثبت می‌گردد، و هر کاری که انجام دهد، نافذ است، مگر این که ضعیف یا سفیه باشد.

وجه دلالت این است که این روایت در صدد تفسیر (بلوغ الاشد) است که در قرآن وارد شده و اختصاص به پسر ندارد بلکه دختر را نیز شامل است. قرآن می‌فرماید:

(و وصّينا الإنسان بوالديه احساناً حملته أمه كرها و وضعته كرها و حمله و فصاله ثلاثون شهراً حتى إذا بلغ أشده.) (66)

نتیجه آن که رسیدن به مرحله استحکام (بلوغ الاشد) حد مشترک میان پسر و دختر است و این حد، به سیزده سالگی، تفسیر شده است. در پاسخ می‌گوییم:

نخست آن که: آیه یاد شده، بیش از این دلالت ندارد که مرحله استحکام بدنی، حد بلوغ پسر و دختر است و بر این دلالت ندارد که مرحله استحکام بدنی در هر صنف، در یک زمان، تحقق می‌یابد. زیرا احتمال می‌دهیم ظرف پیدایش این مرحله در یکی از این دو صنف، پیش از پیدایش آن در صنف دیگر باشد. و تصدیق این امر، با توجه به این که پسر و دختر، در صنف، از یک نوع هستند، آسان است. زیرا احتمال است این دو صنف از لحاظ سرعت و کندی رشد، یکسان نباشند. تجربه‌های علمی نیز نشان می‌دهد موجود سست بنیه، رشدی سریع‌تر از موجود قوی بنیه دارد. از باب مثال رشد گله در یک روز، بیش‌تر از رشد درخت صنوبر است و این مطلب معلوم و غیر قابل انکار است که پسران، بنیه‌ای نیرومندتر از دختران دارند.

و بدین ترتیب، درست نبودن استدلال به این روایت بر مدعا روشن می‌شود. زیرا برابر شدن استحکام بدنی پسر، بر سیزده سالگی، دلیل بر این نیست که دختر نیز آن‌گاه استحکام بدنی می‌یابد که سیزده ساله شود، چون مشترک بودن پسر و دختر در یک چیز، دلیل بر هم‌زمان بودن آن چیز، در آن دو نیست.

خلاصه سخن این که: پسر و دختر، هنگام پیدا نمودن استحکام بدنی، بالغ می‌شوند. ولی این که غایت یاد شده در هر دو صنف، یکسان است، آیه و روایت بر آن دلالت ندارند.

دو دیگر: برابر ظاهر عبدالله بن سنان، یک روایت بیش‌تر ندارد که آن را به صورتها و سندهای گوناگون، در باب چهل و چهارم از ابواب احکام وصایا، نقل کرده است و آنچه ما ذکر کردیم، یکی از آن صورتهاست. در زیر به دو صورت دیگر آن، اشاره می‌کنیم:

(عن عبدالله بن سنان عن أبي عبد الله (ع) قال: سئل أبي وأنا حاضر عن قول الله عز وجل: حتى إذا بلغ أشده. قال: الاحتلام...)
(عن عبدالله بن سنان عن أبي عبد الله (ع) قال: إذا بلغ الغلام ثلاث عشرة سنة.)

صورت نخست از این دو صورت، ظاهر در پسر است. به گواه این که استحکام بدنی را به احتلام، تفسیر کرده و احتلام، به پسران انصراف دارد نه دختران. گرچه بپذیریم این دو منفی، هر دو محتلم می شوند و وجه انصراف، کاربرد فراوان این تعبیر در مورد پسران و کاربرد کم آن در مورد دختران است. نه وجود فراوان، تا گفته شود این، نمی تواند موجب انصراف گردد.

همان گونه که صورت دوم، به گواه لفظ (الغلام)، صریح در پسر است. حال که یک روایت به چنین اختلافی نقل شده است. چگونه می توان حکم دختر را از آن استفاده کرد. به این استدلال که امام، استحکام بدنی را به سیزده ساله شدن تفسیر فرموده است؟
3. خبر ابی حمزه ثمالی:

(عن ابی جعفر (ع) قال: قلت له: فی کم تجری الأحکام علی الصبیان؟

قال: فی ثلاث عشرة و أربع عشرة قلت: فانه لم یحتلم فیها. قال: وان كان لم یحتلم، فانّ الاحکام تجری علیه. 67
به امام باقر (ع) عرض کردم: چه وقت احکام بر کودکان، جاری می شود؟ فرمود: در سیزده سالگی.

عرض کردم: کودک در چنین سنی، محتلم نمی شود. فرمود: گرچه محتلم نشود. احکام بر او جاری می شود.

وجه استدلال این است که گرچه لفظ (صبیان) جمع صبی است. ولی این لفظ، در جنس صبی به کار برده می شود. و در بسیاری از روایات، لفظ صبیان، به کار رفته و مقصود از آن، مطلق صغیر است.

از باب نمونه، اسحاق بن عمار، از جعفر، و او از پدرش چنین روایت می کند:

(انّ علیا كان یقول عمد الصبیان خطا یحمل علی العاقله. 68)

علی (ع) فرمود: کار عمدی کودکان، به منزله خطای آنان است. و مسؤولیت آن متوجه عاقله است.

اشکال این سخن نیز آن است که گرچه به کار بردن واژه صبیان در مطلق صغیر درست است. و روایات فراوانی نیز بر این درستی گواهی می دهند. ولی قرینه در این روایت دلالت بر آن دارد که مقصود از آن، تنها پسر بچه است: زیرا در ذیل روایت گفت:

(قلت: فانه لم یحتلم فیها. قال (ع): و ان كان لم یحتلم...)

چون محتلم شدن، به پسر، انصراف دارد نه دختر. حتی اگر بگوییم دختر نیز محتلم می شود. این، بدان سبب است که محتلم شدن دختر، کم رخ می دهد. و واژه احتلام درباره او بسیار کم به کار برده می شود. از این روی، واژه به دختر انصراف ندارد.

به این ترتیب، روشن شد. دلیلی معتبر بر این که حد بلوغ در دختر، سیزده سالگی است به جز موثقه عمار، یافت نمی شود و این روایت نیز، از جهت مقیاس علیه، یعنی پسر، مورد اعراض است. با این وجود، چگونه می توان با آن در مورد مقیاس، یعنی دختر، استدلال کرد؟
علاج روایات:

برابر ظاهر، میان این دو دسته از روایات، جمع دلالتی مورد قبول وجود ندارد. در نتیجه، نوبت به ترجیح می رسد و معلوم است که به چند وجه، ترجیح با روایاتی است که بلوغ دختر را نه سالگی می داند:

وجه نخست: بالغ بر بیست و پنج روایت، اعم از صحیح و موثق و حسن و ضعیف، بر این امر دلالت دارد. اگر چه هر یک از این روایات، خبر واحد است. ولی مجموع اینها، سبب قطع پیدا کردن به صدور آن از ائمه، علیهم السلام، می شود. و گرچه تواتر لفظی، تحقق ندارد. ولی تواتر معنوی، وجود قدر جامع میان مضمونهای این روایات، امری است انکار ناپذیر. و با وجود این، چگونه می توان از این روایات دست برداشت و به سراغ دلیلهای دیگر رفت؟

و بر این اساس، اگر سیزده سالگی را، سن بلوغ دختر بدانیم، نتیجه آن دست برداشتن از چیزی است که وارد شدن آن، به تواتر اجمالی، ثابت شده است. بر خلاف قول به سیزده سالگی که تنها خبری واحد، یعنی موثقه عمار، بر آن دلالت دارد. اما دو روایت اخیر، دلالت آنها به استنباط است. نه به دلالت لفظی، زیرا آن چه در این دو روایت آمده، حکم پسر است. و سرایت دادن آن به دختر، امری است نظری، و دلالتی در کار نیست.
وجه دوم: شهرت عملی، با دسته اول است و بنا به دستور امام صادق (ع) در مقبوله عمر بن حنظله، به حکمی اخذ می کنیم که اصحاب بر آن اجتماع کرده اند.

(ینظر الی ما کان من روایتها عنا فی ذلک الذی حکما به المجمع علیه عند أصحابک فیؤخذ به من حکمنا، و یترک الشاذ الذی لیس بمشهور عند أصحابک. فإنّ المجمع علیه لا یرب فیه. 69)

از آنچه دو حکم در مورد حکمیت از ما روایت کرده اند. به روایت اعتنا و عمل می شود که پیش اصحاب تو، شیعیان، مورد اتفاق باشد. و روایت شاذ، و آن چه پیش اصحاب تو، مشهور نیست. رها می شود. زیرا در آنچه مورد اتفاق و مشهور است، تردیدی نیست.

نگاه به کتابهای فقهی استدلالی یا فتوایی، نشان می دهد قول نخست، مشهور و مورد اتفاق و قول دوم، شاذ و ترک شده است. و ما در بحثهای اصولی خود گفته ایم: 70

شهرت عملی، از برتری دهنده های یکی از دو حجت بر حجت دیگر نیست، بلکه از اموری است که حجت را از غیر حجت جدا می سازد. به گواه این که امام امر مورد اجماع را، به عنوان چیزی که در آن شکی نیست، معرفی نمود (فان المجمع علیه لا ريب فيه) و این بدان معناست که همه شک و ریب در چیزی است که در مقابل آن قرار دارد. و چنین چیزی با شیء باطل، برابر است. نه این که در آن، مقداری شک باشد.

و گرنه - یعنی اگر معنای عبارت یاد شده این باشد که در امر مقابل و مخالف، مقداری شک وجود دارد - لازم می آید اجتماع یقین به چیزی با احتمال خلاف آن، و این محال است. زیرا هم رأی اصحاب (برابر تعبیر امام) از چیزهایی است که شکی در آن نیست و چیزی که چنین باشد، یقین آور است. و لازم آن، این است که طرف مقابل، شکی در بطلانش نباشد. و گرنه - یعنی اگر در طرف مخالف، شک باشد، به این معنا که احتمال صدق آن را بدهیم - لازم می آید یقین به شیء با احتمال خلاف آن، جمع شود.

نتیجه این که در میان گونه های سه گانه ای که در پایان مقبوله عمر بن حنظله آمده، امر شاذ و نادر، داخل است در آن چه به عنوان بین الغی، معرفی شده، نه در قسم ثالث. یعنی امر مشکل، که علم آن به خدا و پیغمبر واگذار می شود.

وجه سوم: هر کس، در سیره اصحاب ائمه، علیهم السلام، به جست و جو پردازد، به این حقیقت پی می برد که ایشان مطالبی را که به گونه شفاهی از زبان امام می شنیدند، رها می کردند و به آنچه، مورد اتفاق اصحاب ویژه ائمه بود، عمل می کردند و این نشانه آن است که امور مورد اتفاق اصحاب، با توجه به این که آنان، خاصان دانشهای ائمه بودند، بر شنیدنیهای ایشان از خود امام، پیشی داشت، زیرا در آن چه از امام می شنیدند، احتمال تقیه، راه داشت، بر خلاف آنچه ایشان بر آن اتفاق نظر داشتند. با توجه به این که آنان از نزدیک به فتوای امام، آگاه بودند.

در روایتی، سلمة بن محرز می گوید:

(به امام صادق (ع) عرض کردم: مردی از دنیا رفت و دختری از خود باقی گذارد و او در باره میراثش، به من وصیت کرد، حضرت فرمود: نیمی از میراثش را به آن دختر ده، در این با زراه، صحبت کردم، و او به من گفت: از خدا پروا کن، همه مال از آن دختر است. سلمه گوید: پس از مدتی به حضور امام رسیدم، و به ایشان عرض کردم: اصحاب ما بر این گمانند که شما از من تقیه کرده اید. حضرت فرمود: نه به خدا سوگند، از تو تقیه نکردم، بلکه بر تو تقیه کردم که مبادا ضامن شوی، آیا کسی از این قضیه آگاه شد؟ عرض کردم: نه، فرمود: بقیه مال را به دختر ده، 71)

شیخ مفید بیان ارزشمندی دارد که مطالعه آن و اندیشه در آن بر کسی که برابر هر خبری فتوا می دهد و قاعده های ترازهای حجیت خبر را مراعات نمی کند، لازم است:

(روایتهای دروغین، با سندهای فراوان، انتشار نمی یابد. آن گونه که روایت صحیح و راست، انتشار می یابد. آنچه به گونه تقیه از ائمه (ع) صادر گردیده، زیاد نقل نمی شود. بر خلاف روایتی که به آن عمل می شود که نقل آن فراوان است، بلکه از جهت راویان، چاره ای جز برتری یک طرف بر طرف دیگر نیست.

اصحاب بر چیزی که حکم آن از روی تقیه صادر شده باشد، یا در آن فریبی انجام گرفته باشد و به گونه حدسی و دروغ به ائمه نسبت داده شده باشد، اتفاق نکرده اند، در نتیجه اگر دیدیم، عمل به یکی از دو حدیث مورد اتفاق است، بر خلاف حدیث دیگر، پی می بریم آنچه عمل بدان مورد اتفاق است، در ظاهر و باطن حق است، و به حدیث دیگر، عمل نمی کنیم، و می گوئیم چنین حدیثی، یا از روی تقیه، صادر شده و یا به دروغ، نقل شده.

و هرگاه دیدیم یک حدیث را ده نفر از اصحاب ائمه (ع) نقل کرده اند و حدیث دیگری را که در لفظ و معنی با حدیث نخست مخالف است و به هیچ روی نمی توان میان آن دو جمع کرد، دو یا سه نفر، نقل کرده اند، حدیث نخست را بر چنین حدیثی، برتری می دهیم و حدیث دوم را حمل بر تقیه می کنیم و یا این که می گوئیم نقل کننده آن دچار توهم شده است، 72)

حال اندیشه کن در آن چه بیش تر اصحاب در باره بلوغ دختر، روایت کرده اند و آنچه که تنها عمار نقل کرده است.

این بود جایگاه ارزش شهرت فتوایی و روی گرداندن از روایت عمار و در نتیجه باید گفت: دست برداشتن از این سیره و تمسک جستن به روایتهای شاذ، دست برداشتن از راه روشن است.

دیدگاه سوم: دیدن خون حیض، معیار بلوغ:

این نشانه، نشانه طبیعی رشد مزاج و بیرون آمدن دختر از بچگی است. دلیل بر این قول، پاره ای از روایات است:

1. صحیحہ عبدالله بن سنان

(عن أبي عبد الله (ع) : و اذا بلغت الجارية تسع سنين فكذاك، و ذلك أنها تحيض لتسع سنين، 73)

و آنگاه که دختر، نه ساله شود. چنین است [بالغ است] و آن بدین سبب است که دختر در نه سالگی، عادت می شود.

اشکال این دلیل آن است که با مدعا، برابر نیست: زیرا مدعا این است که معیار، عادت شدن فعلی است و حال آن که می دانیم به حسب غالب، دختر در این سن عادت نمی شود. آن گونه که تجربه، ثابت کرده و متعارف است. دختران از سیزده سالگی عادت می شوند، نه پیش از آن، مگر اندکی. با این حساب چگونه می توان تعلیل آمده در روایت را بر عادت شدن فعلی تفسیر کرد تا بر مدعا برابر شود؟

از این روی، چاره‌ای نیست جز این که علت آوری یاد شده را بر شأن و استعداد و اقتضاء حمل کنیم و بگوییم بر این اساس که دختران در نه سالگی، آمادگی عادت شدن دارند. نیکبها و بدبهای آنان نیز در این سن نوشته می‌شود. و چه بسا این شأن و اقتضاء در منطقه‌های گرم به فعلیت برسد. چنان که دانستیم پیامبر با عایشه همبستر شد. در حالی که او ده ساله بود و به حد زنان رسیده بود.

2. خبر ابی بصیر:

(عن ابی عبدالله (ع) اته قال: علی الصبی اذا احتلم، وعلی الجاریة اذا حاضت، الصیام والخمار الا ان تکون مملوكة، فانه لیس علیها خمار، الا ان تحب ان تختمر وعلیها الصیام.) 74

امام صادق (ع) فرمود: بر کودک، آن گاه که محتلم شود و بر دختر، آن گاه که خون حیض ببیند روزه و پوشش واجب است. البته اگر دختر کنیز باشد، پوشش بر او واجب نیست، مگر این که خود دوست داشته باشد دارای پوشش باشد. به هر حال، روزه بر او واجب است.

جمله زیر از شیخ صدوق در کتاب من لایحضر. اشاره به همین روایت است:

(وفی خبر آخر: علی الصبی اذا احتلم الصیام، وعلی المرأة اذا حاضت، الصیام.) 75

صدوق در این روایت پوشش را از قلم انداخته. نیز جمله زیر از وی در کتاب مقنع، اشاره به روایت یاد شده است:

(و روی عن ابی عبدالله (ع) أنه قال: علی الصبی اذا احتلم الصیام، وعلی المرأة اذا حاضت، الصیام والخمار.) 76

و اما این روایت، برابر آنچه از ابی بصیر نقل شده، با اشکالهای زیر روبه رو است:

نخست آن که: به سبب وجود ابن ابی حمزة بطائنی و قاسم بن محمد واقفی در سند آن، ضعیف است. و کشی از نصر بن صباح روایت کرده که او گفته است: قاسم بن محمد جوهری، امام صادق را ملاقات نکرده است و او مانند ابن ابی غراب است. و گفته اند: وی واقفی بوده و توثیق نشده است و گروهی از فقها، روایت او را مردود شمرده اند. از جمله محقق در معتبر که گفته است:

پاسخ این است که سند روایت یاد شده مورد طعن است: زیرا قاسم بن محمد، واقفی است.

شهبید در مسالک گفته است: قاسم بن محمد، توثیق نشده، افزون بر این، واقفی مذهبی است. 77

شگفت آن که یکی از محققان، در بحثی که درباره بلوغ دختر داشته، این روایت را صحیح شمرده است. 78

و اما آنچه از صدوق، نقل شده، در حقیقت، همان خبر ابی بصیر است که وی آن را بدون سند آورده و گفته است: (وفی خبر: علی الصبی اذا

احتلم...) همان گونه که در کتاب مقنع، از آن، با جمله (و روی عن ابی عبدالله (ع)...) تعبیر کرده، و آن را از روی جزم به امام صادق، نسبت نداده

است. و آنچه از سخن بعضی ظاهر می‌شود که شیخ صدوق گفته است: (قال الصادق...) با مدرک حدیث، همخوانی ندارد.

دو دیگر: در این روایت، پوشش بر روزه گرفتن، عطف شده و در نتیجه باید پذیرفت که پوشش بر دختر واجب نیست، مگر زمانی که عادت شود.

آیا می‌توان به چنین چیزی گردن نهاد؟

سه دیگر: می‌توان میان صدر روایت و قول مشهور که می‌گویند معیار در بلوغ پسر، پانزده سالگی است، جمع کرد. ولی ذیل روایت با قول مشهور که می‌گویند: معیار بلوغ در دختر، نه سالگی است، پذیرای جمع نیست.

توضیح این که واجب شدن روزه بر پسر، در صدر روایت بر محتلم شدن او تعلیق شده، و این امر، ناسازگاری با واجب شدن روزه بر او در پانزده سالگی ندارد: زیرا چنین موردی، حمل می‌شود بر آن گاه که احتلام، پیش از رسیدن به سن یاد شده، رخ دهد و چنین پدیده‌ای نادر نیست، گرچه کم است.

نهایت امر این است که دست بر می‌داریم از مفهوم جمله شرطیه که دلالت دارد بر واجب نشدن روزه بر پسر، تا وقتی که محتلم نشده، گرچه به سن پانزده سالگی رسیده باشد.

و اما جمله (و بر دختر آن گاه که حیض شود روزه گرفتن واجب است) در ذیل روایت را نمی‌توان حمل کرد بر موردی که دختر، پیش از نه سالگی، حیض شود. زیرا چنین فرضی بسیار نادر است، و نمی‌توان روایت را بر آن حمل نمود: زیرا معنای آن، این است که: دلیل بودن حیض بر بلوغ دختر، لغو و بیهوده است، چون دلیل دیگر: یعنی نه ساله شدن، بر حیض شدن، پیشی دارد و معنی ندارد چیزی را نشانه بلوغ قرار دهیم، این که نشانه دیگری، همیشه بر آن پیشی دارد. از این رو، چاره‌ای جز کنار گذاشتن ذیل روایت و عمل کردن به آنچه در روایت و فتوا، مشهور است، نداریم.

3. موثقه اسحاق بن عمار:

(سألت أبا الحسن (ع) عن ابن عشر سنين، يحج، قال: عليه حجة الاسلام اذا احتلم، وكذلك الجارية عليها الحج اذا طمئت.) 79

از امام کاظم (ع) درباره حج گزاردن پسر ده ساله پرسیدم.

فرمود: بر پسر، آن گاه که محتلم شود، حج واجب است، نیز هرگاه دختر، عادت شود، بر او حج واجب می‌گردد.

4. معتبر شهاب: 80:

(عن ابی عبدالله (ع) قال: سألته عن ابن عشر سنين يحج، قال: عليه حجة الاسلام اذا احتلم، وكذلك الجارية عليها الحج اذا طمئت.) 81

اشکال بر استدلال به دو روایت بالا این است که این دو حدیث، به قرینه پرسشی که از واجب بودن حج بر پسر ده ساله در آنها شده است، و نیز به قرینه سخن زیر از امام صادق (ع) که در روایت مسمع بن عبدالملک آمده:

(اگر پسر، ده بار حج بگزارد، سپس محتلم شود، حج واجب بر گردن او خواهد بود.) 82

در صدد نفی کردن حکمی هستند که در ذهن پرسش کنندگان بوده است و آن عبارت است از واجب بودن حج در ده سالگی. و این که اگر پسر در این سن، حج بگزارد، از حج واجبش، کفایت خواهد کرد. امام این گمان را مردود شمرده و گزاردن حج را پس از بلوغ واجب دانسته است، بی آن که در این مسأله، میان پسر و دختر، فرق باشد. و حضرت به منظور متمرکز کردن حکم بر یکی از نشانه های ملموس بلوغ، به محتلم شدن پسر و عادت شدن دختر اشاره کرد، تا آن چه در ذهن پرسش کننده بود، به خوبی رد شود.

و به این ترتیب، نمی توان از این دو حدیث، استفاده انحصار کرد و گفت اگر پسر، محتلم نشود و دختر خون حیض نبیند، حج بر آنها واجب نیست و این نکته با تدبیر کردن در دو روایت، روشن می شود.

5. معتبره سکونی از امام صادق (ع):

(قال: أتى علي (ع) بجارية لم تحض قد سرق فضربها أسواط ولم يقطعها.) 82

دختری را پیش علی (ع) آوردند که پیش از رسیدن به دوران قاعدگی، دزدی کرده بود. حضرت چند تازیانه بر او زد و دستش را نبرید.

ولی باید گفت: آن چه این روایت نقل می کند، کاری است که از علی (ع) سر زده، یعنی نبریدن دست آن دختر، و به روشنی دلالت ندارد که نبریدن، به خاطر بالغ نبودن دختر بوده است. گرچه در این معنی، ظاهر است.

زیرا احتمال می دهیم، علت نبریدن دست، احراز نشدن شرایط لازم آن بوده است، همان گونه که احتمال می دهیم دزدی یاد شده با بینه ثابت نشده بلکه از راه اقرار ثابت شده، از این روی، دختر، مورد عفو امام قرار گرفته و دستش بریده نشده، زیرا در جای خود ثبت شده که هرگاه بر جرم، بینه آورده شود، امام حق گذشت ندارد، و هرگاه خود شخص به جرم اقرار کند، اختیار کار دست امام است، می تواند او را ببخشد و می تواند دستش را ببرد. 83 افزون بر این که با پیش آمدن شبهه، حد جاری نمی گردد. 84 و در پیدایش شبهه همین بس که در صورت عادت نشدن دختر، شک داریم که آیا او به نه سالگی رسیده است یا خیر.

6. روایت یونس بن یعقوب:

(أته سأل أبا عبد الله عن الرجل يصلى في ثوب واحد؟ قال: نعم. قال: قلت: فالمرأة؟ قال: لا. ولا يصلح للمرأة إذا حاضت إلا الخمار إلا أن لاتجده.)

یونس بن یعقوب، از امام صادق (ع) پرسید: مرد می تواند در لباس تک نماز بخواند؟

فرمود: بله.

یونس از حضرت پرسید: زن چطور؟

فرمود: نه برای زن آنگاه که حیض شود، درست نیست مگر پوشیدن مقنعه، مگر این که آن را در اختیار نداشته باشد. 85

این روایت را شیخ صدوق، نقل کرده و سند او به یونس بن یعقوب، ضعیف است.

7. عبدالله بن جعفر حمیری در قرب الاسناد روایت می کند از سندی بن محمد، و او از ابی البختری، و او از جعفر بن محمد، و او از پدرش، و او از علی علیه السلام، که فرمود:

(إذا حاضت الجارية فلا تصلی إلا بخمار.) 86

آن گاه که دختر، عادت شود، نباید نماز بخواند مگر با پوشش.

سندی که در سند این حدیث آمده، ابان بن محمد، یعنی خواهر زاده صفوان بن یحیی است و نجاشی او را توثیق کرده، ولی بحث در ابی البختری است که نام او وهب است. نجاشی درباره وی گفته است: از امام صادق حدیث نقل کرده، او بسیار دروغ گو است، و همراه با رشید، حدیثهایی در دروغ دارد.

شیخ او را ضعیف، عامی مذهب دانسته است. 87

8. کلینی با سند صحیح روایت زیر را از محمد بن مسلم، نقل می کند:

(عن ابی جعفر (ع) قال: لاتصلح للجارية إذا حاضت إلا أن تختمر إلا أن لاتجده.) 88

امام باقر (ع) فرمود: برای دختر آن گاه که خون حیض دید، درست نیست، مگر پوشیدن مقنعه، مگر این که آن را در اختیار نداشته باشد.

9. صدوق با سندی که خالی از اشکال نیست، از محمد بن مسلم، نقل می کند:

(وسأته عن الأمة إذا ولدت، عليها الخمار؟ قال: لو كان عليها، لكان عليها إذا هی حاضت وليس عليها التقنع فی الصلاة.) 89

از امام باقر (ع) پرسیدم: آیا بر کنیز آن گاه که بزاید، پوشش واجب است؟

فرمود: اگر پوشش بر کنیز واجب باشد، آن گاه واجب است که خون حیض ببیند، و بر کنیز، پوشیدن مقنعه در نماز واجب نیست.

10. محدث نوری در کتاب مستدرک، به نقل از کتاب جعفریات به سندی از علی (ع) نقل می کند:

(قال رسول الله (ص): لا یقبل صلاة جارية قد حاضت حتی تختمر.) 90

دختری که خون حیض ببیند، نمازش پذیرفته نیست، تا این که خود را بپوشد.

و آنچه شهید، در مسالک نقل می کند نیز به همین روایات، بر می گردد، وی می گوید:

(وقوله (ع): اذا بلغت المحيض لا يصلح أن يرى منها إلا هذا، وأشار إلى الوجه والكفين) وقوله: (لاتقبل صلاة حائض إلا بخمار.) 91
در سخن امام (ع) است که: هرگاه دختری که خون حیض می بیند، بالغ شود، درست نیست از او دیده شود مگر این. و حضرت اشاره به صورت و دو دست کرد. و نیز فرمود: نماز حائض، پذیرفته نیست، مگر این که همراه با پوشش باشد.

پنج روایت اخیر تنها بر پوشش، تأکید می ورزند. یا به گونه مطلق، یا در حال نماز. و به دیگر احکامی که بر بلوغ بار می شود، اشاره ای ندارند. از این رو، اگر با چشم پوشی از روی گردان شدن از مشهور، بتوان به آنها عمل کرد. بر مؤکد شدن حکم وجوب حمل می گردند. آنچه موجب تردید در پنج روایت اخیر می شود، این است که مضمون این روایات از طریق غیر شیعه رسیده است که از رسول خدا (ص) روایت کرده اند:

(لايقبل صلاة حائض الا بخمار.)

نماز زن حائض پذیرفته نیست، مگر این که دارای پوشش باشد.

ابن حجر گفته است:

(این حدیث را هر پنج نفر (صاحبان کتاب حدیث) نقل کرده، مگر نسائی، و ابن خزیمه، آن را صحیح شمرده.) 92

و مقصود از حائض در این سخن، کسی است که خون حیض می بیند و گرنه نماز در حال حیض، واجب نیست.

دیدگاه چهارم: گوناگونی بلوغ، به خاطر گوناگونی تکلیف:

این قول را فیض کاشانی، اختیار کرده است، وی در مفاتیح الشرائع می نویسد:

(جمع میان اخبار، اقتضا می کند، بلوغ سنی نسبت به تکلیفهای گوناگون، مختلف باشد. چنان که از پاره ای روایات باب روزه ظاهر می شود، روزه گرفتن بر دختر پیش از سیزده سالگی کامل، واجب نیست، مگر این که پیش از این سن، خون حیض ببیند.

و از پاره ای روایات باب حدود استفاده می شود، حدود کامل بر دختر و به سود دختر جاری می گردد. آن گاه که نه سال او کامل شود، و نیز در پاره ای دیگر از روایات آمده است: وصیت شخص ده ساله و برده آزاد کردن او، درست است.) 93

صاحب جواهر در اشکال بر این سخن نوشته است:

(آن چه فیض کاشانی گفته، با اجماع علما، مخالف است: زیرا ایشان با این که در حد بلوغ سنی، اختلاف دارند، بر این نکته اجماع دارند که با همان

بلوغی که خبر از بین می رود، تکلیف ثابت می شود، و با همان بلوغی که تکلیف ثابت می شود، و با همان بلوغی که تکلیف در عبادات ثابت می

گردد، تکلیف در غیر عبادات نیز ثابت می شود و این نکته، در شریعت روشن است و از شیوه فقهای شیعه و سنی دانسته می شود که تفاوتی

میان نماز و دیگر عبادات نیست، و از هیچ یک از فقها شنیده نشده که کودکان را برابر اختلاف مراتب سن، تقسیم کنند و بگویند: برخی از ایشان در مورد نماز، بالغ و در مورد زکات، نابالغ، یا در عبادات، بالغ و در معاملات، نابالغ، یا در عبادات و معاملات، بالغ، ولی در حدود، نابالغ اند، این نیست

مگر به سبب این که بلوغ سنی، تنها یک چیز است و پذیرای تجزیه و اختلاف نیست.) 94

شماری از محققان معاصر، همین تفصیل را اختیار کرده و چکیده سخنش در این باره چنین است:

بلوغ، با توجه به مراتب گوناگونش، موضوع احکام گوناگون است به این ترتیب که:

1. در مورد عقاید، بر زبان جاری ساختن شهادتین از روی آگاهی و درک، کافی است، گرچه سن پسر به پانزده سالگی و سن دختر به نه سالگی نرسیده باشد. بر این اساس، اگر فرزند شخص کافری اسلام آورد و بسان دیگر کسان شهادتین را بر زبان جاری کرد، محکوم به مسلمان بودن است، و از این که پیرو والدین خود باشد، بیرون می رود.

2. در مورد عقود، مانند بیع، اجاره، رهن، وصیت، آزاد کردن برده و طلاق، رسیدن به ده سالگی به شرط رشد فکری و عقلانی، کافی است.

3. در باب حدود و تعزیرات، کافی است دختر به حد زنان برسد، گرچه هنوز ده سال نباشد، و از جمله نشانه های آن این است که از دواج کند و بنیه بدنی اش، رشد کند.

4. و در مورد عبادات، یکی از دو چیز کافی است: عادت شدن، یا رسیدن به سیزده سالگی، بویژه در باب روزه. 95

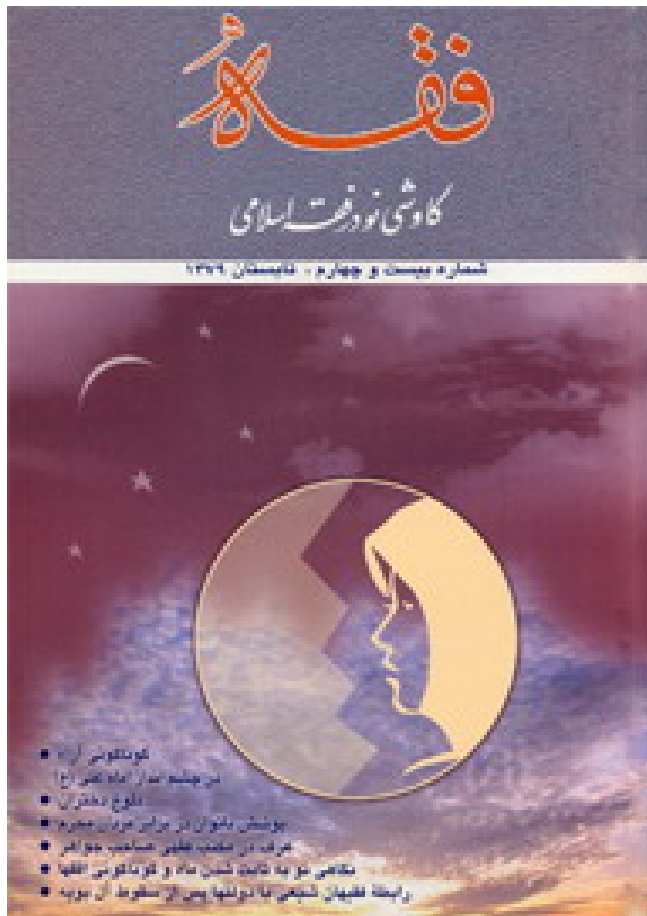
از نظر ما این تفصیل مورد اشکال است، زیرا:

نخست آن که: مخالف است با آن چه به گونه تواتر اجمالی از ائمه اهل بیت، علیهم السلام، رسیده است و آن این که حد بلوغ در دختر، دست کم در بخشی از عبادات، نه سالگی است. این روایات، آنچنان فراوان است که یقین داریم نمی توان آنها را کنار گذاشت، مگر این که مقصود وی از (ده سالگی) در بند دوم، کامل کردن نه سالگی و یا نهادن در ده سالگی باشد، که در این صورت، به روایات یاد شده، در باب عقود، عمل کرده است. دو دیگر: مقصود از درستی عقدهایی که شخص بالغ اجرا می کند، تنها اجرای میغده لفظی از باب وکالت از غیر نیست، بلکه مقصود، انجام گرفتن بی واسطه این کار از ناحیه خود شخص بالغ است و روشن است که انجام چنین کاری، بستگی به وجود شایستگی در شخص فروشنده و موجر و رهن گذارنده و طلاق دهنده است.

و با چنین فرضی، این پرسش پیش می‌آید که چگونه ممکن است رسیدن به ده سالگی همراه با رشد مناسب، برای موضوع آن کافی باشد. ولی همین سن، در باب عبادات، کافی نباشد؟ با این که عبادات، بیش از چند رکعت نماز و خودداری کردن از خوردن و آشامیدن در مدتی کوتاه نیست. یعنی مقتضای قیاس اولویت این است که در تعیین سن بلوغ همراه با شرطش، عبادات را بر معاملات، عطف کنیم. سه دیگر: بنابراین قول، در مورد عبارتها یکی از دو چیز کافی است. عادت شدن یا رسیدن به سیزده سالگی. ولی باید توجه داشت که این سخن، متکی بر روایت موثقه عمار است که آن را شخص فطحی مذهبی، از شخص دیگری که او نیز فطحی است نقل می‌کند تا می‌رسد به عمار، و پیش از این گفتیم روایت یاد شده، ترک شده است و اصحاب به آن عمل نکرده اند و آن را تنها، عمار نقل کرده است و شیخ در استبصار نقل کرده که اصحاب به روایاتی که تنها از سوی عمار نقل شده باشد، عمل نمی‌کنند. بنابراین چگونه می‌توان به حدیثی اعتماد کرد که طی قرن‌ها، اصحاب از آن روی گردان بوده اند.

من این استاد محقق و ارجمند، اَنار اللّٰه برهانه، را از این که به چنین تفصیلی، فتوا دهد، منزّه می‌دانم، تفصیلی که جامعه اسلامی را دستخوش هرج و مرج می‌کند و سبب اجمال و ابهام مسأله می‌شود. امید آن است که ایشان، دام ظلّه، در نظریه خود، تجدید نظر فرماید.

دوره 7، شماره 24 - شماره پیاپی 24
تیر 1379
صفحه 57-8



فایل‌ها

XML

سابقه مقاله

اشتراک‌گذاری

ارجاع به این مقاله

آمار

تعداد مشاهده مقاله: 1,283